

دو پیکره

چند پیام

- سوژه و مایه آن چگونه پدید آمده است؟ کوششی یا جوششی؟
- دامنه پیرنگ و پرداخت متن چگونه است؟ ساده، خطی و یک دست است یا پیچیده و همراه با رفت و برگشت؟
- پیکره و پیام داستان کدام است؟
- زبان روایت و نثر آن، روان است یا رسمی و مدرسی؟
و پرسش‌هایی از این دست...
این سال‌ها، در حوزه ادبیات داستانی کودک و نوجوان، دست کم سه حرکت عمده صورت گرفته است:

الف - ترجمه

در این حوزه نیز دو وجه عمده دیده می‌شود:
۱- ترجمه داستان‌های نو و جریان‌ساز، مانند داستان‌های شل سیلور استاین، رولد دال، جی، کی، رولینگ و نویسندگان نوگرا و نواندیش دیگر.
۲- ترجمه داستان‌های کلاسیک و از جمله قصه‌ها و افسانه‌های کودکانه، مانند قصه‌های برادران گریم، آندرسن، الول ساتن و قصه‌های نامداری مانند سیندرلا، سفیدپرفی، کلاه قرمزی و...
حد میانه‌ای نیز در حوزه ترجمه داستان‌های خارجی باید قایل بود و آن، برگردان داستان‌های بازاری و دکه‌ای است که معمولاً در هر زبانی و فرهنگی وجود دارند. در

موش و گربه‌ای در یک انباری متروک، زیر یک سقف و در کنار هم زندگی می‌کنند. گربه، فعال و به فکر آینده است. او ضمن به دست آوردن غذای روزانه، مقداری از آن را برای روز مبادا ذخیره می‌کند. موش اما آینده‌نگری ندارد و دچار روزمرگی است. گربه، موش را به سبب این اندیشه و عمل، سرزنش می‌کند و از آینده برحذر می‌دارد. ولی موش، گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست. گربه، مقداری چربی برای زمستان جاسازی می‌کند. زمستان از راه می‌رسد و موش، گرسنه می‌ماند. موش که جای ذخیره غذای گربه را می‌داند، نقشه‌ای می‌کشد و چربی‌ها را می‌خورد. گربه متوجه می‌شود که کار، کار موش است. موش که خطر را احساس می‌کند به گربه می‌گوید اگر او را نکشد قول می‌دهد که موش‌های دیگر را گول بزند و به انبار بکشانند تا گربه، آن‌ها را شکار کند. اما گربه، پیشنهاد موش را نمی‌پذیرد و موش را...

ادبیات کودک، آن گونه که باید، هنوز تعریف نشده است. برای تعریف این حوزه از ادبیات، باید به این پرسش‌ها، پاسخ‌های درخور داد:
- عناصر و ابزار آن کدام است؟
- پدیدآورنده آن کیست؟ در کدام حوزه سنی قرار دارد؟ کودک یا بزرگسال؟
- ساختار متن آن، ساده است یا پیچیده؟
- بافتار متن آن چه رویکردی دارد؟ سرگرمی، آموزشی، اندرزی؟

○ روح الله مهدی پور عمرانی



- عنوان کتاب: موش پر خور
- نویسنده: منوچهر کی مرام
- تصویرگر: علی مفاخری
- ناشر: شب‌اویز
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۲ صفحه
- بها: ۴۰۰ تومان

ایران روزگار ما نیز سری کاری و تولید انبوه کتاب‌های کودکانه «حسنی» در این ردیف قرار می‌گیرد.

ترجمه داستان‌های کودکان، کار چندان آسانی نیست. چنان که بعضی از ناشران و عموم مردم می‌پندارند، هر که می‌خواهد ترجمه را آغاز کند، بهتر است از کتاب‌های کودکان شروع کند! غافل از آن که متن‌های کودکانه، علی‌رغم کوتاهی و قلت واژه‌ها، دشواری‌هایی دارند که متن‌های کتاب‌های ادبی حوزه بزرگسال ندارند.

ب: بازنویسی و بازآفرینی

بسیاری از داستان‌های چاپ شده در حوزه سنی کودک و نوجوان سال‌های اخیر در ایران، بازنویسی از روی متن‌های داخلی و خارجی است. قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه فارسی، مهم‌ترین منبع متن‌های بازنوشته به شمار می‌روند. فقط امین‌ترین بازنویسان، نام و نشان پدیدآورنده اصلی را ذکر می‌کنند و در موارد بسیاری، در این باره سکوت می‌شود.

ج - تألیف

شمار داستان‌های تألیفی نویسندگان حوزه کودک و نوجوان، روز به روز کم‌تر می‌شود. کاهش داستان‌های تألیفی، علت‌هایی دارد که در این نوشته جای نمی‌گیرد.

د - آمیزه‌ای از ترجمه، تألیف و تقلید

شکل چهارمی نیز دیده می‌شود. شاید این آسان‌ترین راه داستان‌سازی باشد. چون نویسنده در این شیوه، نه رنج پیدا کردن سوژه را برخود هموار می‌کند و نه زحمت پرداخت و پیرنگ ماجرا را. «موش پُرخور» در زمره متونی است که روایت‌های دیگری از آن در حوزه شفاهی و نوشتاری وجود دارد. نویسنده دست‌کم از دو متن داستانی، برای ساخت متن خود بهره برده است.

نمونه اول - جیک جیک مستان

بلبلی با مورچه‌ای همسایه بود. بلبل تمام بهار و تابستان را به پرواز و آواز می‌گذرانده ولی مورچه سرگرم جمع‌آوری دانه بود. زمستان از راه رسید و هیچ دانه‌ای برای خوردن پیدا نمی‌شد. بلبل، کنار لانه مورچه رفت و کمک خواست. مورچه گفت: آن وقت که جیک جیک مستانت بود، فکر زمستان نبود؟

در صفحه ۵ کتاب «موش پُرخور» می‌خوانیم:

وقتی پاییز رفت و زمستان آمد، گربه سراغ آقا موشه رفت و گفت:

- در سرمای زمستان، پیدا کردن غذا مشکل است. زمین‌ها را برف خواهد پوشاند. آدم‌ها در و پنجره خانه‌ها را می‌بندند. خلاصه برای این که گرسنه نمائیم، هر کدام باید فکر ذخیره کردن غذا باشیم.

آقا موشه از روی ادب، یک بله بلندبلا گفت، اما انگار نه انگار که گربه او را نصیحت کرده بود. همین که چیزی پیدا می‌کرد، می‌خورد. می‌زد و می‌رقصید و می‌خوابید و اصلاً به فکر زمستان نبود.

هفت صفحه نخست کتاب، همانندی ساختاری و بافتاری انکارناپذیر با متن

«جیک جیک مستان» یا «بلبل و مورچه» دارد.

نویسنده متن موش پُرخور (منوچهر کی مرام)، در بخش نخست کتاب، تنها کار مستقلی که کرده، شخصیت‌های داستانی را تغییر داده و به جای «بلبل»، موش و به جای «مورچه»، گربه را به کار برده است.

حقیقت ماندنی و باورپذیری متن «جیک جیک مستان»، به چهار دلیل بیشتر از متن نخست (مقدمه داستان موش پُرخور) است:

۱- همزیستی بلبل و مورچه و دشمنی دیرینه موش و گربه.

۲- همخوراکی بلبل و مورچه (دانه‌ها)

هم‌غذایی گربه و موش، کم‌تر از همسفرگی بلبل و مورچه است.

۳- بلبل و مورچه، غذای خود را (دانه‌ها را) بدون هیچ‌گونه تغییری، همان‌گونه که در طبیعت یافت می‌شود، مصرف یا ذخیره می‌کنند. اما در متن «موش پُرخور»، گربه چربی‌ها را از گوشت‌ها جدا کرده، به شکل گلوله درمی‌آورد. این فعالیت و فرایند انسانی، تا اندازه‌ای از حقیقت ماندنی و باورپذیری رویداد کم می‌کند.

۴- موش برای دست یافتن به چربی‌ها، نقشه می‌کشد و زحمت زیادی را متحمل می‌شود. اما بلبل در داستان «جیک جیک مستان...» بدون طرح هیچ نقشه‌ای، نزد مورچه می‌رود و یاری می‌طلبد.

پرسشی که در این‌جا به ذهن خواننده و مخاطب می‌رسد، این است که چگونه موش پُرخور، برای رسیدن به گلوله چربی، نقشه و حيله به کار می‌برد، اما آسان‌ترین کار (کار و تلاش و ذخیره‌سازی آذوقه) را نمی‌داند؟

پس از هفت صفحه نخست کتاب (مقدمه



داستان)، به تنه داستان می‌رسیم. در این بخش، ماجرای اصلی شکل می‌گیرد. گربه مقداری چربی برای زمستانش، در گوشه‌ای ذخیره می‌کند. موش گرسنه از راه زیرزمینی، به چربی دست می‌یابد و چربی‌ها را کم کم می‌خورد. نویسنده برای ساخت و پرداخت این بخش از داستان (تنه داستان)، ۱۲ صفحه از ۲۲ صفحه داستان را اختصاص می‌دهد.

همخانگی موش و گربه، خود به خود یک گره داستانی است. این ویژگی زمانی به صورت گره درمی‌آید که موش، برای رفتن به سر وقت چربی‌های ذخیره شده گربه، بهانه‌ای منطقی داشته باشد. موش، میهمانی شبانه یکی از بستگانش را بهانه قرار می‌دهد. یک شب برای تبریک گفتن به زن پسرعمویش، به مناسبت زایمان و شب دیگر برای مراسم نامگذاری بچه موش‌ها از لانه بیرون می‌رود و چربی‌ها را می‌خورد.

○ نمونه دوم

در یکی از داستان‌های ترجمه‌ای خواندم که همین ماجرا برای موش و گربه‌ای پیش می‌آید. موش چندین شب پیایی (تبریک زایمان، نامگذاری، جشن تولد پسرعمو، بیماری زن پسرعمو...) از لانه خارج شده، چربی‌ها را می‌خورد. خوردن چربی‌ها در دو شب، با منطبق داستان سازگاری چندانی ندارد. همزیستی جانوران متضاد، حتی در جهان داستان، با هر اندیشه‌ای که سروسامان داده شود، زیبایی و باورپذیری استواری ندارد. اتفاقاً زیبایی شبکه حیات، در این است که حرکت‌ها و تضادهای هستی‌بخش وجود داشته باشد.

○ تصویرهای کتاب، ترکیبی از نقاشی و کولاژ است. بهره‌برداری از بریده‌های پارچه چهارخانه، به عنوان «جُل» یا پارچه‌ای که معمولاً در هر جایی و از جمله در انباری‌ها وجود دارد و ترکیب آن در نقاشی، به واقع‌گرایی و حقیقت‌مانندی تصویرها کمک می‌کند. رنگ‌ها، براساس واقعیت‌های بیرونی انتخاب نشده‌اند. رنگ کولاژها، طبیعی است، اما رنگ بدن موش و گربه، ذهنی است و عینیت جهان بیرون از داستان را در خود ندارد. کودک در طول زندگی چند ساله و مشاهدات ساده و در عین حال دقیق و از سر کنجکاوای خود، خواه ناخواه در باغ‌وحش، فیلم‌های رنگی و طبیعی و در کوچه و خیابان، بسیاری از جانوران و از جمله موش و گربه را دیده است و با دیدن تصویر این جانوران آشنا در این رنگ‌ها، واقع‌بینی‌اش نسبت به داستان کم‌رنگ می‌شود.

○ زبان داستان و نثر روایت، رنگ و بوی ترجمه دارد.

به عنوان نمونه، در صفحه دوم کتاب «موش پرخور» می‌خوانیم:

[کم‌کم بهار رفت. تابستان گذشت و پاییز

هم می‌رفت تمام شود.]

○ گذشته از این شیوه نگارشی، بی‌احتیاطی‌های دیگری نیز در ساخت زبان انجام گرفته است. در صفحه ۵ کتاب، بین دو بخش فعل مرکب، به وسیله مفعول یا رکن‌های دیگر فاصله انداخته و به ساختی دیرفهم و نادرست دست زده است:

[گربه یکی دو بار دیگر به آقاموشه

یادآوری زمستان را کرد.]

نویسنده، به آسانی می‌توانست شکل درست و روان جمله را بسازد و به کار ببرد. نمونه روان و درست گزاره بالا چنین است: [گربه، یکی دو بار دیگر، زمستان را به آقا

موشه یادآوری کرد. یا زمستان را به یاد آقاموشه آورد.]

و در صفحه ۷ کتاب، به وسیله متمم، دو بخش یک فعل مرکب از هم جدا شده است:

[ضمناً تمام حواسش به آقاموشه بود که ناخنک به انبار او نزند.]

کودک باید از همان آغاز زبان‌آوری و خواندن متن نوشتاری، یاد بگیرد که جایگاه واقعی رکن‌ها در جمله کجاست و زبان را به شکل درست بیاموزد. اگر نویسنده این دغدغه را داشته باشد، گزاره بالا را باید به این صورت پیرایش کند:

[ضمناً تمام حواسش به آقاموشه بود که به انبار او ناخنک نزند.]

○ به‌کارگیری نثر مقاله‌ای و اداری، از دیگر شتابزدگی‌ها و بی‌احتیاطی‌های

نویسنده در نوشتن متن کودکانه است. به این نمونه دقت کنید:

[این طوری دوستی و رفاقت مرا پاداش دادی؟ به من که هزار بار هوس خوردن تو را داشتیم، اما برای رعایت مراتب دوستی، از خوردن چشم پوشیدم، چرا خیانت کردی؟]

صفحه ۲۰

○ و سرانجام، پیام داستان!

نویسنده، با ساختن این داستان، قصد دارد چه پیامی را در بطن داستان بیوراند؟

- نکوهش تنبلی و تن‌آسانی؟

- ستایش کار و کوشش و دوراندیشی؟

- همزیستی مسالمت‌آمیز؟

- ستایش راستی و درستی و پاسداری از دوستی؟

- نکوهش خیانت و بی‌وفایی؟

- نکوهش همونوع‌فروشی؟

- سزای خیانت؟

...

آیا موش، فقط نماد و تمثیل آدم‌های بی‌کاره و تنبل و گربه، نماد انسان‌های

دوراندیش، شکیبا، نوع‌دوست و ستاننده دادِ موش‌های دیگر است؟

مخاطب ۷ تا ۹ ساله این داستان، کدام پیام را باید از متن دریابد؟

پیام‌های مبتنی بر روان‌شناسی اجتماعی که در پایان‌بندی این داستان مستتر

است، به چه کار این مخاطب خواهد آمد؟

پشت پا زدن به هم‌نوع و منافع مشترک گروه‌های اجتماعی و سُست عنصری

یکی از اعضای این گروه، درایت سیاسی گربه و رفتار مبتنی بر حذف فیزیکی موش

- نه به سبب دستبرد زدن به چربی‌ها، بلکه بیشتر به علت خیانت به هم‌نوعان خود

- در این حوزه سنی، به دشواری قابل دریافت و قابل هضم است و اساساً ضرورت

چندانی ندارد.

آلودن ذهن زلال کودک، به این پیچیدگی‌های رفتاری، چه هدفی را دنبال

می‌کند؟ آیا این نوع نوشتن و پایان‌بخشی، نوع

دیگری از فلسفه‌بافی نیست؟

و پرسش پایانی این که:

کودک پس از خواندن این متن، برای موش

و عاقبت او خوشحال می‌شود یا ناراحت؟

